

درآمدی بر

اندیشه سیاسی

نراقی

داود فیرحی

نقش مؤثری داشت، خود ملهم از اندیشه‌های پدر بود. نراقی در سال ۱۲۴۵ بر اثر بیماری وبا چشم از جهان فرو بست و در شهر مقدس نجف مدفون گردید.^۱

نراقی اولین فقیه و کتاب **عواید الایام** او اولین نوشته‌ای است که اندیشه ولایت عام و مطلق فقیه را به صورتی مستقل و تقریباً منسجم توضیح داده است. نراقی برخلاف صاحب جواهر تنها فقیه نبود، بلکه تحت تأثیر مشرب فلسفی پدر و از مجرای تدوین و تنظیم آثار و حضور در درس او، دیدگاه‌های فلسفی نیز پیدا کرده بود. بنابراین دیدگاه‌های فقهی-سیاسی او پشتوانه‌های فلسفی دارد که در دیگر کتاب‌های او به گونه‌ای آمده و مطالب و مندرجات **عواید الایام** را توضیح می‌دهد.

با توجه به این که فلسفه در ایران از یونان گرفته شده، اندیشه سیاسی نراقی ترکیبی از عناصر اندیشه یونانی و شرعی است. این ترکیب، منظومه ویژه‌ای از اندیشه سیاسی نراقی را شکل داده است که در زیر به اجمال اشاره می‌کنیم.

حاج ملا احمد نراقی به سال ۱۱۸۵ق در روستای نراق از توابع کاشان به دنیا آمد. پدر او از دانشمندان و فلاسفه بزرگ ایران و اسلام بود و فرزندش احمد، عمده تحصیلات و تأثیر را از پدرش به یادگار برد. وی از شاگردان کاشف الغطاء و استاد شیخ مرتضی انصاری به شمار می‌رود. شیخ احمد تألیفات بسیاری دارد که در کتب تراجم و... آورده‌اند. مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. **مناهج الاحکام فی الاصول**، ۱۲۲۴ق؛
۲. **مستند الشیعه فی الاحکام الشریعه**، ۱۲۳۶ق؛
۳. **عواید الایام در قواعد فقه**، ۱۲۴۵ق؛
۴. **معراج السعاده**، در اخلاق؛
۵. **خزائن**، در متفرقات؛
۶. **طاقدیس**، در شعر؛
۷. **سیف الامه و برهان المله**، ۱۲۳۳ق.

نراقی برخلاف دیگر معاصران خود کم‌تر از دیگران در حوزه درس اساتید و علمای مشهور شرکت داشته و به قول **اصیان الشیعه** بیش‌تر آموخته‌هایش از متون بوده است، نه از افواه. زندگینامه نویسان، نراقی را مرجع تقلید و مهم‌ترین روحانی دوره فتحعلی شاه معرفی کرده‌اند. وی علاوه بر این که در معرفی آثار علمی پدر

۱. محمد علی مدرس، **ریحانةالادب**، تهران، خیام، ۱۳۶۹، ج ۶، ص ۱۶۱.

۱. طبع بشر

دیدگاه نراقی نسبت به طبع بشر ناشی از تفکر اخلاقی او است. معراج السعاده نراقی به طور شگفت انگیزی با فکر یونانی به ویژه تفکر افلاطونی-ارسطویی همخوانی دارد و به علاوه حاوی مؤیدهایی از منابع مذهبی است.^۲ اخلاق و سیاست در تعلیمات یونانی پیوستگی ویژه ای با هم دارند و به همین دلیل معراج السعاده نیز آمیخته ای از اخلاق و سیاست است.

نراقی همانند دو فیلسوف یونانی، آدمی را موجودی مرکب از نیروهای چندگانه می داند که نه صرفاً شرّ است و نه تماماً خیر. بلکه در کشاکش نیروها، سعادت او در گرو حفظ اعتدال و تعادل است.^۳ مهم ترین قوای موجود در انسان عبارتند از: عقل، شهوت، غضب و وهم که حکم کارفرمایان و سران لشکر و عمال مملکت را دارند و سایر قوا زیردستان و فرمانبراندند.^۴

نراقی معتقد است که جامعه سیاسی نیز همانند بدن انسان دارای این قوای اربعه می باشد و می بایست در آن جا نیز این تعادل را برقرار کرد. به نظر وی از طریق این تعادل دوگانه در جامعه و انسان، می توان به سعادت کامل رسید.^۵ وی با اندامواره تلقی کردن جامعه و انسان گونه بودن آن به لحاظ ویژگی ها و نیروها، بر این باور است که در هر دو مورد لازمه عدالت، اجتماع جمیع قوا و انفاقشان بر فرمانبرداری از بهترین قوه عاقله است.^۶

۲. عدالت؛ عالی ترین فضیلت

در اندیشه نراقی، به همین دلیل که صفت عدالت مستلزم داشتن اعتدال همه جانبه قوای انسانی و اجتماعی است، اشرف فضایل و افضل کمالات است.

از خواص عدالت ... آن است که شأن او الفت میان امور متباینه و تسویه فیما بین اشیاء متخالفه است. غبار جدال و نزاع را می نشاند و گرد بیگانگی و مخالفت را از چهره کارفرمایان نفس می افشاند. و همه چیز را بر می گرداند به ... «حد وسط» که اصلی است واحد ... هرچه از ترکیب و کثرت دورند و به وحدت نزدیک تر افضل و اشرف هستند ... آری وحدت اگرچه عرضیه باشد، اما بادی است که بوی پیراهن آشنایی با اوست ...^۷

به دیده نراقی این ویژگی عدالت در ارتباط با جامعه نیز وحدت آفرین است و ثبات بخش.^۸

۳. تفاوت طبیعی انسان ها

نراقی که جامعه و نیروهای آن را در یک نظام کلی با نیروهای موجود در نهاد انسان مقایسه می کند، سرانجام انسان ها را به لحاظ توانایی های ذاتی و فطری طبقه بندی می کند. وی بر این باور است که انسان ها در راستای ایفای نیازها و وظایف جامعه، هرگز از استعدادها و وظایف برابر برخوردار نیستند. این نابرابری انسان ها البته امری طبیعی و خدایی است. مصلحت کلی نظام اجتماع و جهان ایجاب می کند که هرکسی وظیفه معینی عهده دار شود و از سوی دیگر هر وظیفه و شغلی استعداد ویژه می طلبد. بنابراین تفاوت طبیعی در انسان ها، فی نفسه در راستای مصالح نظام کلی و الهی است:

خلق را گر حق به خود بگذاشتی
گر نه هرکس را به کاری داشتی
ای بسا از کارها مهمل شدی
بس دکان بی رونق و مختل شدی
زین ره این دانای پنهان و پدید
هرکسی را بهر کاری آفرید
هر که پا از کار خود برتر نهاد
داد هم سرمایه هم سودش به باد

*

آری آری هرکسی را پیشه ای است
هر دلی اندر خور اندیشه ای است^۹

۲. ملا احمد نراقی، معراج السعاده، تهران، جاویدان، بی تا، ص ۳۴۸.

۳. همان، ص ۱۹.

۴. همان.

۵. همان، ص ۲۶.

۶. همان، ص ۲۷.

۷. همان، ص ۲۵.

۸. همان، ص ۴۵.

۹. نراقی، مثنوی طالقیدیس، به کوشش حسن نراقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۳۸ و ۴۴.



عهده دارد. ۱۲

نراقی در پاسخ به این پرسش که چرا تشکیل جامعه سیاسی از طرف خداوند و توسط انبیاء ضرورت دارد، می نویسد:

«پس چگونه پادشاه حکیم و مطلق ... این جمع کثیر و جم غفیر مختلفه الانواع والاثر والآراء را بی سرور و فرمانرما و حاکم لازم الاقتداء و این گله کثیر را در بیابان دنیای شبان و در جنگال گرگان درنده طباع و اهواء رها می فرماید؟ تعالی الله علو ذلک. ۱۳»

«پس اگر کسی اعتراض کند و بگوید: از برای تأسیس قواعد به جهت رفع نزاع و مفاصد و نگهداری بنی نوع از قتال و جدال از نصب رئیس مدیر و سروری دانا و ماهر گریز و گزیری نیست، و لکن چه ضرور که این سرور رسول و نبی از جانب خداوند اکبر بوده باشد، چه همین امر از حکمای باهوش و فطنت و سلاطین با فرهنگ و شوکت صورت پذیر گردد، گوئیم با وجود این که از برای بیان تکالیف که اشاره به آنها شد، وجود حکیم و سلطان بی فایده است، (به علاوه) دانستی که نصب چنین شخصی و برانگیختن آن بر خدا لازم است. ۱۴»

به دیده نراقی همین خصیصه متضاد انسانی است که او را مکلف به تلکیف سبحانی^{۱۵} و در عین حال محتاج به نظم و جامعه سیاسی می کند. بر این اساس ارسال رسل و تأسیس دولت بزرگ ترین نعمت و خیر خواهی است که خداوند به انسان ارزانی کرده است و به همین منظور وجود پیامبر به عنوان مراقب و مربی دایمی انسان ضروری است.

۶. حاکم یا حاکمان عصر غیبت

به نظر نراقی بهترین دولت و جامعه سیاسی همان است که توسط پیامبر تأسیس و اداره می شود. او می گوید که در این زمان قوانین لازم و اساس برای حیات و سعادت انسان، به عنوان تکالیف الهی، در قالب وحی به انسان ها ابلاغ گردیده است. اما در دوره فقدان حضور معصوم (ع) - عصر غیبت - چه باید کرد؟

هر چند که طبق نظر نراقی، هر جامعه ای که محروم از حضور نبی و امام معصوم باشد، مسلماً یک جامعه سیاسی

۱۰. نراقی، سیف الامه و برهان المله، تهران، قلم، بی تا، ص ۴۵.

۱۱. نراقی، معراج السعاده، پیشین، ص ۳۴۷-۳۴۸.

۱۲. نراقی، سیف الامه، ص ۴۵-۴۶.

۱۳. همان.

۱۴. همان، ص ۴۹.

۱۵. نراقی، مثنوی طالقیدس، ص ۳۰۱ و ۳۱۱.

۴. ضرورت جامعه

ملا احمد نراقی تشکیل جامعه را تابع وجود تمدنی و اجتماعی انسان می داند. نیاز نوع آدمی را به سوی زندگی اجتماعی سوق می دهد و آنها را لزوماً در کنار یکدیگر قرار می دهد. فرد آدمی به گونه ای است که نمی تواند خود بسنده باشد:

بدان ای صاحب بصیرت که بنی نوع انسان که خالق انواع اکوان است، خالق حکیم ایشان را مدنی الطبع آفریده، یعنی در زندگانی و معاش محتاج به تمدن و اجتماع با یکدیگر هستند. چه زندگی ایشان به قوت و غذا و لباس و ... محتاج و تهیه این ها موقوف به اجتماع و تمدن است. بلکه قطع نظر از این، وجود تمدنی و اجتماعی ایشان ظاهر و روشن و هر جمعی را در مقامی منزل و مسکن حاصل است ... ۱۱

۵. منشا دولت و تأسیس جامعه سیاسی

پیگیری تفکر نراقی و دیدگاه انسان شناختی این فقیه، به این نتیجه قطعی منجر می شود که با توجه به سه عامل مهم وجود تمدنی انسان، تقسیم استعدادها، و گرایش های متضاد در نهاد انسان، برقراری یک نظم اجتماعی برای کنترل نوع بشر ضروری است. نظمی که در کنار یک قانون صحیح قادر به تأمین سعادت انسان باشد.

بر اساس چنین تحلیلی، تأسیس جامعه سیاسی اجتناب ناپذیر است و به دیده نراقی ویژگی مهم این جامعه تقسیم مردم به دو گروه متمایز فرمانروا و فرمانبردار است. نراقی با تکیه بر اندیشه مذهبی معتقد است که خداوند انسان ها را آفریده و آنها را با ایل و الوس به محله وسطی و ربع مسکون زمین کوچ داده است. ۱۱ و هم اوست که با تمام نیازها و طبایع انسان آشنا است. بنابراین ایجاد نظم اجتماعی و وضع قانون و مقررات نه تنها در صلاحیت اوست بلکه عقلاً بر او واجب است؛ زیرا هر صاحب گله ای و هر مالک رمه ای می بایست آنها را شبانی و پاسبانی برگزیند. خداوند چنین کاری را با ارسال رسل و پیامبران به انجام می رساند. همو است که ابلاغ قانون و ایجاد جامعه سیاسی را به

کامل نیست، اما این بدان معنی نیست که چنین جامعه‌ای همواره فاسد و ظالم باشد. بلکه می‌توان با برقراری یک نظم عادلانه بسیاری از نابسامانی‌ها را سامان داد و عدالت یک چنین عاملی است که پیامبران نیز به خاطر آن فرستاده شده‌اند. بنابراین حاکمان عصر غیبت کسانی هستند که عدالت را بشناسند و آن را اجرا نمایند.^{۱۶}

۷. نقش عدالت در مشروعیت دولت

بدین ترتیب طبق اندیشه نراقی حاکم واقعی عصر غیبت همان عادل واقعی است و به عبارت دیگر عالم واقعی به عدالت واقعی. و اما مفهوم آن چیست؟

گفتیم که در اندیشه نراقی عدالت عبارت است از هماهنگی نیروها و قوای انسانی در عدالت فردی، و هماهنگی بین نیروهای اجتماع در عدالت اجتماعی. به عبارت دیگر عدالت فردی عبارت است از اطاعت مطلق تمام قوای انسانی از عقل انسان.^{۱۷} و عدالت اجتماعی یعنی پیروی مطلق همه نیروها و گروه‌های انسانی از فرمانروای جامعه یا فرمانروای عادل جامعه.

۸. شریعت معیار عدالت و حکومت

در پاسخ این نکته که ملاک عدالت چیست و آن را چگونه می‌توان شناخت، نراقی عقیده دارد که به منظور شناخت معیار حد وسط و ملاک عدالت - اعم از اجتماعی و فردی - آشنایی به قواعد شریعت الهیه و علم به نوامیس نبویه ضروری است. بر عادل واقعی است که حکیمی باشد دانا به قواعد شریعت الهیه و عالم به نوامیس نبویه.^{۱۸}

در نظریه نراقی نیل به حد وسط درست و عدالت واقعی به ضرورت نیازمند شناخت شریعت است. نظم صحیح جامعه در صورتی محقق خواهد شد که حاکمان جامعه با دریافت عدالت واقعی، عادل واقعی شوند و یا آنان که عادل واقعی هستند، حاکم جامعه شوند.

در نگاه نراقی مهم‌ترین مشخصه و وجه تمایز عادل واقعی این است که با دانستن قواعد شرع معیار عدالت را در دست دارد و می‌تواند خود و دیگران را اصلاح و هدایت نماید.^{۱۹} او به این نتیجه می‌رسد که اصلاح جامعه لزوماً منوط به اجرای عدالت است و درک عدالت محتاج به درک شریعت است، و درک شریعت نیز به نوبه خود نیازمند علم ویژه می‌باشد؛ علم فقه تنها دانشی است که عهده‌دار علم به شریعت است، و متکفل استنباط

الاحکام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصیلیة.

اکنون به عنوان یک بیان کلی می‌توان گفت که به نظر نراقی، اصلاح جامعه لزوماً مشروط به اجرای عدالت است و آن ممکن نیست مگر این که حاکمان جامعه فقیه شوند یا فقهاء حاکم جامعه: فقیه حاکم یا حاکم فقیه که درست قرینه جمله معروف افلاطون: فیلسوف حاکم و یا حاکم فیلسوف، است.

بر این اساس، اداره امور دولت‌ها و کشورها باید به فقیه سپرده شود که به دلیل علم به شریعت و در نتیجه علم به عدالت شایسته‌ترین مردم برای تصدی امور جامعه سیاسی هستند. و تمام اختیارات پیامبر (ص) و امام (ع) - جز در موارد استثنایی - می‌بایست به فقهاء واگذار شود.^{۲۰} نراقی همچنین برای عملی‌تر بودن قضیه، ولایت فقیه اعلم را پیشنهاد می‌کند و شناخت آن را به عهده مردم و خبرگان می‌گذارد.^{۲۱} طبق این اندیشه فضیلت فقاها و علم جایگاه عمده‌ای دارد و به فاضلان جامعه نقش عمده‌ای می‌دهد.

۹. ولایت فقهاء و سلطان ظل الله

چنان که اشاره کردیم، نراقی حکومت دوران غیبت را به فقهای عادل می‌سپارد و دو قاعده فقهی نیز - در این رابطه - در عایده ۵۴ از عواید الایام تدوین می‌نماید. اما در پاسخ به این که در کنار اندیشه ولایت فقیه چگونه می‌توان با سلطان موجود کنار آمد و با چه باید کرد، نراقی طبق مبنای خود استدلالی متفاوت از صاحب جواهر ارائه می‌دهد.

گفتیم که صاحب جواهر اگر مبنای خود را دنبال می‌کرد، سیاق استدلالش به نفی هر گونه مشروعیت برای حاکمان غیر فقیه منجر می‌گردید. اما نراقی راه و استدلال دیگری را طی

۱۶. نراقی، معراج السعاده، ص ۴۶.

۱۷. همان، ص ۵۱.

۱۸. همان، ص ۴۷.

۱۹. همان.

۲۰. نراقی، هواید الایام، تهران، چاپ قدیم، بی تا، ص ۱۸۷ به بعد.

۲۱. نراقی، متاهج الاحکام، (چاپ قدیم و بدون صفحه شمار) ورق دهم از آخر کتاب.

وی همچنین آنقدر به عدالت بها می دهد که با نزدیک شدن به سلطنت و شاهی ایران باستان، به مؤیدی از امام علی (ع) تمسک می کند که اذاتغیرت نية السلطان فسد الزمان و سپس اضافه می کند:

چو نیت نیک باشد پادشه را
گهر خیزد به جای گل گیاه را
فراخی ها و تنگی های اطراف
ز عدل پادشاه خود زند لاف^{۲۳}

با این همه عدالت سلطان در اندیشه نراقی مفهوم ویژه ای دارد. عدالت سلطان امری قایم به شخص و اراده شخصی نیست؛ بلکه وابسته به عدالت اولیه و بزرگ تری است که همانا عبارت از شریعت الهیه و طریقه سنتیه نبویه است. سلطان عادل نه این که اولین عادل باشد بلکه در بهترین حالت عادل اوسط و مجری شریعت است.

مفهوم عادل اوسط در اندیشه یونانی-ارسطویی البته متفاوت از تعریف نراقی است. عادل اوسط را اولین بار ارسطو در اخلاق خود آورده و سپس مسکویه در تهذیب الاخلاق و همه نویسندگان بعد از خواجه نصیر تا جلال دوانی و ... از او رونویسی کرده اند. منظور این است که سه عادل وجود دارد:

۱. شریعت ۲. پادشاه ۳. درهم و دینار؛ که هر یک در قلمرویی مجری عدالتند و تضمین کننده آن.

به هر روی نراقی با اشاره به آیه ای از سوره حدید (و انزلنا معهم الكتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط وانزلنا الحديد فيه

می کند. او می گوید برای اداره جامعه سیاسی نه شخص و عنوان، بلکه اجرای عدالت است که مهم است. بنابراین فرقی نمی کند که چه کسی حاکم باشد. مهم اجرای عدالت است که ارسال رسل به خاطر آن است.

به دیده نراقی عدالت زمانی محقق می شود که شریعت در جامعه پیاده شود؛ به دست فقیه و یا به دستور فقیه. و هرگز لازم نیست که فقیه مستقیماً حاکم شود بلکه همین که حاکمان از فقیه تقلید کنند و نظر او را جلب و اجرا نمایند، عدالت تحقق پیدا خواهد کرد. مهم دانستن شریعت بلکه اجرای آن است.

۱۰. سلطان مقلد؛ شاه ظل الله

نراقی با این استدلال که هر سلطانی ظل الله نبوده و تنها سلطان عادل ظل الله است، به این نتیجه می رسد که اگر سلطانی حتی به تقلید از فقیه هم بتواند عدالت/شریعت را اجرا کند، سلطان ظل الله خواهد بود. چرا که اگر به اجتهاد می توان عادل واقعی شد به تقلید هم باید چنین باشد. اگر به اجتهاد می توان عدالت را شناخت، مقلد نیز از طریق تقلید خواهد شناخت و عملی خواهد کرد.

نراقی بدین ترتیب با این انگیزه که شاه زمانه را با شریعت و در نتیجه عدالت آشنا کند به فتحعلی شاه نزدیک تر می شود و با عنوان مرجع تقلید شاه نوشته های خود را- غالباً- به پیشنهاد سلطان و یا برای هدیه به سلطان تحریر می نماید. وی چنین می اندیشد که اگر سلطانی به تقلید یا تفصیل- بتواند عادل باشد و در جامعه عدالت را اجرا نماید، از مصادیق سلطان جور خارج و به منصب ظل الله نایل خواهد شد. نراقی سرانجام پیرامون نقش مشروعیت بخش عدالت در جامعه سیاسی می نویسد:

عدالت ... تاجی است و هاج که تارك مبارك هر پادشاهی به آن مزین گشت، به منصب والای ظل اللهی سرافراز می گردد... و از این جهت به شرف خطاب ظل اللهی سرافراز گردیده اند تا امر معاش و معاد زمره عباد در انتظام و سلسله حیاتشان را قوام بوده باشد.^{۲۲}

۲۲. نراقی، معراج السعاده، ص ۳۴۷-۳۴۸.

۲۳. همان، ص ۵۱ و ۳۵۱. برای مقایسه اندیشه نراقی در مورد تأثیرات عدالت سلطان با اندیشه دو گونه شاهی و تضاد میان شاهی خوب و شاهی بد در معتقدان ایران باستان بنگرید به:

فتح الله مجتبابی، شهرزیای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان (انتشارات انجمن فرهنگ باستان ایران، ۱۳۵۲) ص ۱۲۱-۱۳۰. به عنوان مثال به این شعر از حکیم فردوسی توجه کنید:

... ز گردن تابید بیایست ماه
چو بیدادگر شد جهاندار شاه
به پستان ها در شود شیر خشک
نبوید به نافه درون میز مشک
زنا و ربا آشکارا شود
دل نرم چون سنگ خارا شود
بدست اندرون گرگ مردم خورد
خردمند بگریزد از بی خرد
شود خبایه در زیر مرغان تباہ
هر آن گه که بیدادگر گشت شاه

بأس شدید و منافع للناس) شریعت الهی را عادل اکبر و سلطان عادل را که تابع شریعت مصطفویه بوده باشد، عادل اوسط معرفی می کند که آن خلیفه ملت و جانشین شریعت است. ۲۴

۱۱. تاملی در دو قاعده فقهی نراقی در ولایت فقیه

چنان که گذشت، تفکر فقهی-سیاسی ویژه کاشف الغطا تأثیرات متفاوتی در اندیشه فقهای خلف برجای گذاشت و فقهای اصولی را به دو دسته متفاوت تقسیم نمود:

۱. اندیشه گران معتقد به ولایت عام و گسترده فقیه؛

۲. متفکرینی که گستره فوق را برای فقیه نمی پذیرفتند.

صاحب جواهر و فاضل نراقی هر دو متعلق به دسته اول هستند، اما به نظر می رسد که نگاه آن دو با هم متفاوت باشد. صاحب جواهر عمدتاً بحث خود را روی مقبوله عمر بن حنظله متمرکز می کند و از همین مقبوله (و نیز توفیق امام زمان (عج)) نصب مجتهد را برای سرپرستی مطلق امور مسلمین نتیجه می گیرد. در مقابل مخالفین اختیارات گسترده فقیه نیز که مهم ترین نمایندگانش در آن دوره میر عبدالفتاح مراغی و شیخ انصاری می باشند، چنین دلالتی از روایات فوق را منکر هستند. بنابراین بحث صاحب جواهر و این متفکرین روی دلالت یا عدم دلالت روایت یا روایات فوق استوار است و نتیجه تابع مقدمه فوق است.

اما اگر بخواهیم و بتوانیم دو قاعده فقهی نراقی را با توجه به سیاق تفکر سیاسی این فقیه در دیگر متون تألیفی او تحلیل نماییم، باید بگوییم که موضع او با صاحب جواهر، علی رغم وحدت نتیجه، تفاوت بنیادی دارد. به گونه ای که استدلال مخالفین نظریه فقهی-سیاسی نراقی هرگز خدشه ای بر آن وارد نمی آورد.

بر اساس آنچه از نراقی در صفحات گذشته گفتیم، اکنون این پرسش را مطرح می کنیم که پیش فرض بنیادین نراقی در طرح دو قاعده عواید الایام چیست؟ چرا چنین قاعده ای بنا می کند؟ موضع او نسبت به صاحب جواهر، مراغی و شیخ انصاری چگونه است؟

به اشاره گذشتیم که نراقی به لحاظ تفکر سیاسی، از حیث زمان متعلق به دوره قدیم تفکر سیاسی است. بر اساس اصول و مبانی فکر سیاسی این دوره، عنصر دانش فضیلتی تعیین کننده است و به دارنده آن لاجرم تشخص می دهد. و دیدیم که در چارچوب تفکر نراقی، دانش فقه از آن روی که عملاً بهترین وسیله شناخت شریعت/عدالت است، فضیلت دارد و فضیلت

فقیه موجب برتری و شایستگی مطلق او در تصدی امور می گردد. بدین روی عالمان به عدالت مطلق منطقی و ضروری است که حاکمان مطلق جامعه باشند.

با توجه به مطالب فوق به این نتیجه می رسیم که نراقی هر چند در ترسیم دیدگاه خود از روایات استفاده می کند، اما بنیان نظریه او روی قاعده عقلی فضیلت و حاکمیت فقیه به سائقه دانش فقهی او استوار است. بدین معنی که به عنوان مثال روایتی مثل روایت عمر بن حنظله در سیستم فکر نراقی و صاحب جواهر دو جایگاه متفاوت دارد: در اندیشه صاحب جواهر دلیل عمده و ستون اصلی اندیشه سیاسی است. اما در تفکر نراقی مؤیدی بیش نیست و بدین بحاظ است که نراقی آن را بدون استدلال جدی و در کنار دیگر روایات متناسب با مقام ذکر می کند، و همه روایات این باب برای نراقی ارزش یکسان دارند. از این دیدگاه، نقد روایتی مثل دلالت مقبوله عمر بن حنظله اگر قادر است بنیان اندیشه و استدلال صاحب جواهر را فرو ریزد، ولی هرگز نمی تواند خدشه ای در نظر سیاسی نراقی وارد سازد. نهایت آن که یک یا چند مؤید از مؤیدات کثیره کنار گذاشته خواهد شد.

با توجه به گفتار فوق، شاید اکنون مقایسه کوتاهی بین هواید الایام نراقی و عتوین الاصول میر عبدالفتاح مراغی خالی از فایده نباشد. مراغی و نراقی معاصر یکدیگرند. این نکته تا حدی آن دو را به هم نزدیک می کند. چرا که مراغی نیز علی رغم اختلاف نظری بنیادین با نراقی، خود را نمی تواند از دغدغه اجماع در ولایت سیاسی فقیه دور نماید. با این همه نراقی واجد تفکر سیاسی-فلسفی ویژه ای است که مراغی فاقد آن است و این در نهایت منجر به دو دیدگاه متفاوت در اندیشه ولایت فقهی گردیده است.

هر دو، به یکسان ادله و همه آن چیزی که می توانست دلیل فقهی برای مسأله باشد، مورد توجه قرار می دهند: عقل، نقل و اجماع. همچنین هر دو به اصل تأسیسی کاشف الغطا تکیه دارند که اصل اولی عدم ولایت احدی بر دیگری است. چون همه مردم در خلقت و مرتبت مساوی هستند، مگر این که دلیلی برای

۲۴. نراقی، مراجع السعاده، ص ۴۷.

لزومی ندارد که روایات فوق مستقیماً «دلیل» ولایت باشند. بلکه دلالت آنها بر فضیلت عالم برای اثبات ولایت او کافی است. فلذا نظریه ولایت همه جانبه فقیه در دستگاه اندیشه نراقی نتیجه منطقی این فرض است که «دانش فقه» فضیلتی دارد که ولایت آور است و موجد ولایت.

با توجه به اندیشه نراقی حتی اگر هیچ کدام از این روایات نیز نبودند، باز هم حکم قطعی عقل این بود که فقها باید ولایت داشته باشند. در این اندیشه عدالت و اجرای عدالت بالاترین فضیلت است و شناخت عدالت منوط به شناخت شریعت و از آن روی که فقه تنها طریق این شناخت است، طبعاً فقها بالاترین فضیلت را دارند و عقلاً ولیّ منصوب از قبل شارع تلقی می شوند. بدین ترتیب نراقی به دو قاعده مهم ذیل در رابطه با ولایت فقها رهنمون می شود:

المقام الثانی در بیان وظیفه علمای ابرار و فقهای اخیار در امور مردم و آنچه که فقها به طور کلی در آن ولایت دارند ... می گویم که آنچه فقیه در آن ولایت دارد کلیتاً دو چیز است:

۱. هر آنچه نبی و امام به عنوان سلاطین انام و حصون اسلام در آن ولایت دارند و جزو اختیارات آنان محسوب می شد، فقیه نیز چنین ولایت و اختیاری را دارد. مگر آن که دلیلی برای استثناء موجود باشد، از قبیل اجماع، نص و ...

۲. هر کاری که مربوط به امور دینی و دنیای بندگان می باشد و عقلاً یا عادتاً ... یا شرعاً ... و یا به دلایل دیگری گریزی از آن نیست و یا شارع به انجام آن اذن داده و وظیفه معین شخص یا جماعتی نمی باشد، بلکه فقط لزوم انجام یا اجازه انجام آن وارد شده و مأمور به یا مأذون فیه معلوم نیست، همه این موارد از وظایف فقیه بوده و او می بایست در آنها تصرف و آنها را به انجام رساند.^{۲۸}

سنجش دو قاعده فقهی فوق با دیگر مطالبی که از نراقی نقل کردیم، بدون تردید ما را به رابطه منطقی موجود میان آنها راهنمایی می کند. به دیده ما این رابطه در قالب اندیشه سیاسی افلاطونی قابل تحلیل است.



۲۵. میر فتح حسینی مراغی، *عناوین الاصول*، چاپ قدیم، ص ۳۵۲.

۲۶. *هواید الايام*، ص ۱۸۸.

۲۷. *عناوین الاصول*، ص ۳۵۴-۳۵۵.

۲۸. نراقی، *هواید الايام*، ص ۱۸۸.

ثبوت ولایت وجود داشته باشد. و نیز هر دو ولایت را به دلیل و به اقتضای احکام توقیفی اش بدون دلیل نمی پذیرند.^{۲۵}

نراقی و مراغی هر دو به ضعف اخبار به عنوان دلیل مستقل ولایت فقها اذعان دارند. لکن نراقی با ذهنیت ویژه ای که از آن یاد کردیم می گوید:

«وما اظنّ احداً یسقی له ریب ولا شک ولا شبهة فی ذلک - ولایة الفقیه - ولا یضر ضعف تلک الاخبار بعد الانجبار بعمل الاصحاب وانضمام بعضها ببعض وورود اکثرها فی کتب المعترية...»^{۲۶}

اما مراغی پس از واری همه روایات نوزده گانه مورد اشاره نراقی سرانجام به این نتیجه می رسد که:

و این روایات دلالت بر ولایت ندارند. به این لحاظ که آنها برای بیان فضل اهل علم سیاق شده اند و نه ولایت آنان. و ما ملازمه بین ولایت و فضل را به ویژه برای اثبات ولایت علم و مطلق نمی پذیریم. این روایات نهایتاً مقتضی قبح ترجیح مرجوح یا مساوی به فاضل بودن هر ولی است. اما این که هر فاضلی ولایت داشته باشد، دلیل ندارد و اخبار ذکر شده چیزی بیش از تفضیل را نمی رساند. و این دلالت بر تفضیل نه مدعی است و نه مستلزم آن.^{۲۷}

با چنین استدلالی مراغی به این نتیجه می رسد که «عمده در مسأله اجماع است» و اگر اجماع نباشد، روایات نمی توانند مستقیماً و مستقلاً دلیل فقهی برای ادعای نراقی تلقی شوند؛ نهایتاً دلالت بر فضیلت عالم و فقیه دارند، و چون اجماع فوق نیز چندان اهمیت فقهی نداشت، لذا متفکر بزرگی همچون شیخ مرتضی انصاری، بدون هیچ گونه دغدغه و تعلق به اجماع، در مسیر انکار ولایت گسترده و مطلق فقها قرار می گیرد. ما در فصل آتی به اندیشه و زمان شیخ انصاری خواهیم پرداخت.

گفتیم که نراقی دلالت ولایت بر فضیلت فقها را انکار نمی کند. این نکته در اندیشه سیاسی نراقی اهمیت ذاتی و بنیادین دارد. از دیدگاه اخلاق و فلسفه سیاسی افلاطونی که نراقی نیز به شهادت «معراج السعاده» و دیگر تألیفاتش ملتزم به آن است، «فضیلت علم» در ذات خود موجد ولایت است و بدین لحاظ